

مجلهٔ فکاهیِ

ملانصرالدین



شمارهٔ هشتم

خرداد ماه ۹۸

Sohaili Esfahani

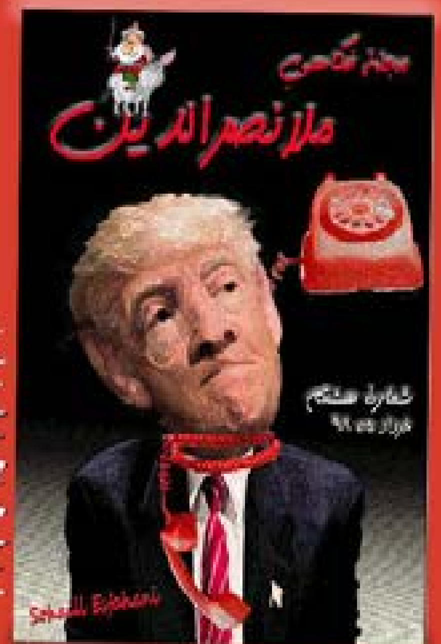
سردبیر و طراح: حیدر سهیلی اصفهانی

مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین

فکاهی، انتقادی، خبری: شامل مطالب طنز و کارتون و کاریکاتور

شمارهٔ هشتم| خرداد ماه

فهرست:





دو کلوم حرف جیز

شکایت از روحانی

ایهـا النـاس بنـده همیـن الان می‌خـوام بـرم از رئیس‌جمهـوری شـکایت کنـم. کجـا می‌بـاس بـرم؟ بـرم پیـش ایـن رئیسـی؟ فـک کنـم خـوب باشـه هـا... چـون بـا هـم کارد و پنیـرن!

بـه عیـال گفتـم کـه بـرم پیـش ایـن رئیسـی، از دسـت روحانـی شـکایت کنـم. بـاز عقلـش از مـن بهتـره... می‌گـه الکـی الکـی خـودت رو می‌نـدازی وسـط دعـوای ایـن دو نفـر..! راسـت می‌گـه! فـردا پـس فـردا، می‌افتـم وسـط ایـن دو تـا..!

ولـی خـب، اعتبـارم هـم زیـاد می‌شـه. نمی‌شـه؟ مثـلا بـرم نومـزد بشـم.

آقـا مـا اینـو بـه عیـال گفتیـم شـر شـد. آی بـه مـن حـرف انداخـت کـه سـر پیـری و معرکـه گیـری... زیـر سـرت بلنـد شـده! راسـتش رو بگـو کیـو زیـر سـر داری؟

ای زن! نومـزد کـه حتمـا زن اسـتادن نیـس کـه..! رئیس‌جمهـوری هـم اولـش نومـزده، بعـدا می‌شـه رئیس‌جمهـوری! هـاج و واج بـه مـن نیـگا نیـگا می‌کنـه، بعـد پخـی می‌زنـه زیـر خنـده! از چشـاش معلومـه فکـرش رفتـه، نـه صـد جـا، دقیقـا یـه جـا کـه گلاب بـه روتـون نمی‌شـه حرفـش رو زد.

اصـلا عیـال رو ول کنیـن! مـن می‌خـوام بـرم شـکایت کنـم، از دسـت روحانـی! واسـه خاطـر دلار! ایـن چـه وضعشـه؟

قبلنـا، دلار همیـن جـور می‌رفـت بـالا، بنـده هـم اندوختـهٔ دلار خودمـو گذاشـته بـودم زیـر... نـه نمی‌گـم کجـا! خـوب نیسـت آدم ثروتشـو جـار بزنـه... می‌ذاشـتم یـه جایـی و هـر چـی عیـال می‌گفـت: مـرد بـرو بفـروش تـا چیـزی گیرمـون بیـاد، می‌گفتـم: زن! آدم نمی‌بـاس، همیـن جـوری ثروتـش رو آتیـش بزنـه، دود بشـه بـره هـوا! اشـتباه کـردم. عقـل اقتصـادیِ ایـن زن بهتـر از منـه... بهش نگینـا! ایـن همیـن جـوری نـزده می‌رقصـه... اگـه بشـش بگیـن کـه شـوورت گفـت: عقـل اقتصادیـت بهتـره، دیگـه واویلاسـت! هـی نـق می‌زنـه! خوبـه خـودت آخـرش فهمیـدی... چقـذه گفتـم اون موتـور گازی رو نفـروش... حـالا فروختـی، همیـن چـرخ (دوچرخـه) شکسـته بـه زورت گیـرت اومـده!

من می‌خوام برم از روحانی شکایت کنم!

هـی دلار مـی‌ره بـالا! هـی مـی آد پاییـن! مسخره‌شـو درآورده... هـی بـا ایـن زانـوی خـراب، پـا می‌زنـم مـی‌رم بـازار، می‌پرسـم چنـد؟ می‌گـه شـده پونـزده هـزار تومـن، داره مـی‌ره بـالا! یـه دلـم می‌گـه احمـد آقـا بـرو برفـوش، کلـی گیـرت مـی‌آد! یـه دلـم می‌گـه صبـر کـن، ممکنـه بالاتـر بـره. تـا بلاخـره بـا عیـال، عقلمونـو می‌کنیـم دو تـا، نتیجـه می‌گیریـم کـه بریـم برفوشـیم، یهـو مـی‌آد پاییـن... اصـلا یـه جورایـی انـگار افتـاده رو لـج و لـج بـازی بـا مـن! یعنـی چـی؟ یعنـی کل بـازار ارز و اوراق نمی‌دونـم چـی چـی، بنـد کـرده بـه ایـن کـه مـن می‌خـوام اندوختـهٔ دلاریمـو برفوشـم یـا نـه...

اصـلا می‌دونیـن چیـه؟ نمی‌رفوشـم! یـک کلـوم ختـم کلـوم نمی‌رفوشـم. نـه تـو مینـا و نـه تـو غیـر مینـا! تـا خیلـی بـالا نـره، نمـی‌دم کـه نمـی‌دم... حـالا ببینـن!

امـروز هـم رفتـم، از اون جایـی کـه نمی‌گـم، ایـن دو تـا اسـکناس یـه دلاری را برداشـتم، گذاشـتم یـه جـای مطمئن‌تـر. خیالتـون راحـت!

کجا گذاشتم؟

بـه تـو چـه کـه کجـا گذاشـتم. شـوما مـردم کار و زندگـی نداریـن، چشـاتونو گذاشـتین تـو زندگـی مـن؟ بریـن رد کارتـون!

جای انگشت: احمد آقا قاطی پاتی

اخبار داخله

بازگشت ارز، از عرض!

همتی: شصت درصد از ارز حاصل از صادرات، به چرخهٔ اقتصاد بازگشت.

رئیس کل بانک مرکزی، با خوش حالی فریاد زد شصت درصد از ارز حاصل از صادرات به چرخهٔ اقتصاد بازگشت.



خبرنگار مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، با گزارش این خبر به نقل از ایرنا، از خودش مزه پراند: «چهل درصد دیگر هم سوار بر موتور رانت از کشور قیژی در رفت!»

عبدالناصر همتی، در ادامهٔ سخنانش ابراز امیدواری کرد که با چاپ آگهی در شبکه‌های اجتماعی، چهل درصد دیگر هم که معلوم نیست در کدام بلاد خارجه مفقود گشته، پیدا شده و تحویل چرخ اقتصاد داده شود. خصوصا که پس از پرس و جوی فراوان و التماس و قسم و آیه، معلوم شده است که روح واردکنندگان عمده و رانت خواران بزرگ، از وجودِ این ارزهای مفقودی بی‌خبر است و آن‌ها با کنار گذاشتن عفت، با پاکدامنی کامل، سوار بر موتور اقتصادی خودشان، در حال خدمت به چرخ اقتصادی مملکت هستند.

پس کی زنگ می‌زنین؟

روزنامهٔ آمریکاییِ وال استریت جورنال نوشته که یکی از مقام‌های کاخ سفید می‌گوید: «کارمون شده از صبح تا شب جلوی تلفن نشستن و انتظار تلفنی از ایران را کشیدن!»



به گزارش خبرنگار مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، این مقام کاخ سفید، یادآور شد که : «شمارهٔ تلفنِ ارسالی برای ایران از راهِ سفارتخانهٔ سوئیس، مایهٔ دردسر ما شده است. هر روز تا زنگ می‌زند، ترامپ نعره می‌زند که دست نزنید، دست نزنید، خودم باید بر دارم. بعد تا می‌فهمد تماس از ایران نیست و یکی اشتباهی زنگ زده، عربده می‌کشد، مگه کوری! خب درست شماره بگیر! مگه ملت مسخرهٔ شماست. »

او افزود: «یه روز قاطی می‌کنه و می‌گه: تماس بگیرین با سفارت سوئیس و بگین، دیگه نمی‌خواد شماره بدین. وقتی تماس گرفتیم، به ما گفتن دیگه تموم شد، شماره را دادیم رفت. یه روز می‌گه: بریم دو تا موشک بزنیم تو زندگیشون مجبور می‌شن تماس می‌گیرن که غلط کردیم. اما همش می‌گه: آخرش تماس می‌گیرم. به دلم افتاده آخرش تماس می‌گیرن. راستش با این همه هول و ولا می‌ترسم، زیر بار یه قرارداد بدتر از برجام بره، حیثیت و آبرو برامون نمونه!»

گزینش درست مسئولان جلوی فساد را می‌گیرد

یکی از بزرگان در هفتهٔ گذشته فرمودند که گزینش درست مسئولان جلوی فساد را می‌گیرد.

کارشناس مجلهٔ فکاهیِ ملاصرالدین، ضمن اشاره به این خبر تاکید کرد: با دستیابی به چنین دستاوردی احتمالا از این پس باید فساد کاهش یابد. چون قطعا قبلا فقط کلمهٔ گزینش کشف شده بود و همهٔ ادارات صرفا واحدی به نام گزینش داشتند. اما حالا واحدی به نام گزینش درست شکل خواهد گرفت که کارش انتخاب و گزینش درست مسئولان خواهد بود.

ایشان همچنین فرمودند: با دادنِ حقوقِ مکفی به مسئولان، آن‌ها را در برابر اغوای ارباب رجوع صیانت کنید. این هم راه‌کار خوبی است. چون پیش از این، مسئولان با کمک اختیاری یا اجباری ارباب رجوع توانسته بودند به حقوق‌ها و درآمدهای چند میلیاردی دست بیابند. قطعا اگر از این پس، رسما به مسئولان حقوق‌های چند میلیاردی و نجومی بدهند، آن‌ها هیچ ضرورتی برای خفت کردنِ ارباب رجوع نخواهند داشت.



شرکت ایران خودرو برای داخلی سازیِ قطعات، فراخوان داد

شرکت صنعتیِ ایران خودرو با صدور بیانیه‌ای، در راستای تحققِ اقتصاد مقاومتی و مبارزه با تحریم ظالمانه و نیز استفاده از تخصص کارشناسان داخلی، از کارشناسان و دانشگاهیان، دعوت به همکاری کرد.

به گزارش خبرنگار مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، در گفتگو با یکی از مسئولانِ تخیلی این شرکت، از او پرسید: «پس تا حالا که اقتصاد مقاومتی نبود، قطعات خودروهای ایرانی را کجا می‌ساختید؟» ایشان با لبخندی موذیانه پاسخ داد: «چین!»

خبرنگار مجلهٔ ملانصرالدین افزود: «پس این خودکفایت که این همه مدت در بوق و کُرنا کرده بودی، تو حلقم!»

مسئول مربوطه پاسخ داد: « برو گمشو بچه پر رو!»

دوچرخه‌سواری برای مردان هم حرام است

یکی از کارشناسان امور دینی تاکید کرد: در صورت اثبات شهوت‌آمیز بودن سواری با دوچرخه، استفاده از این وسیلهٔ شهوت فزای برای مردان هم حرام است.

به گزارش خبرنگارِ مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، این کارشناس دینی، قبل از آغاز به سخن گفت: « اگه اسمم را جای فاش کردی، می‌دم چوب تو...*** بکنن!» ایشان در ادامه فرمودند: «در صورت قرار گرفتنِ عناصر تحتانی مردان روی زینِ دوچرخه، به شکلی که موجب برانگیختن شهوت در مردان بشود، استفاده از این وسیله برای مردان هم حرام مؤکد است و نباید استفاده بشود.»



خبرنگار مجلهٔ ملانصرالدین از این کارشناس حرفه‌ای دینی پرسید: «حاج آقا، میشه خودتون چند ثانیه همون جور روی همین صندلی بشینین تا من ببینم دقیقا چه اتفاقی می‌افته؟ منظورتون را بهتر بفهمم!»

ایشان پاسخ داد:» بنده در بارهٔ وضعیت مردان اطلاعات کافی ندارم. فقط در حوزهٔ دوچرخه‌سواری زنان و آثار شهوت‌فزای آن بر زنان، فوق تخصص گرفته‌ام.»

خبرنگار ملانصرالدین با دهان باز گفت:»آهان!»

معاون جهاد دانشگاهی: بدون دادنِ سکه‌ای وام، کلی فرصت شغلی ایجاد کردیم.

خبرنگار مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، پیش از آغاز مصاحبه با او پرسید: « می‌خوای همین حرفات را منتشر کنم؟»

ایشان پاسخ داد: «نه جون بابات! من غلط کردم. سوتی بود.»

خبرنگار ملانصرالدین، در ادامه، دلش برای او سوخت و از انجام مصاحبه خودداری کرد.

خدا خیرش بدهد! اما کاش مصاحبه کرده بود، چون ایشان در ادامه، از طرح دفاع سه دقیقه‌ای دانشجویان از پایان نامهٔ خود، با هدف گرفتن تسهیلات و سرمایه‌گذاری بنگاه‌های تولیدی و سرمایه‌ای صحبت کرده بودند که خب بهتر است آن را در خبرگزاری ایرنا بخوانید. خداییش گناه داره!

هم‌ره با دکتر الاغ خرنژاد

گفتگو با کارشناس سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و کلی چیزای دیگه

-**مجری‌زاده**: سلام جناب دکتر الاغ خرنژاد! از این هفته ما قصد داریم، دربارۀ مشکلات مملکت با شما گفتگو کنیم تا شاید راه‌کارهای شما، به سودِ اقتصاد و سیاست این مملکت بخوره!

-خواهش می‌کنم! خوش حالم که پس از عمری که به ما خرزادگان توهین می‌کردین و خودتون کارهایی که عمرا خری مرتکب می‌شد، اما وقتی خودتون مرتکب می‌شدین، بهش می‌گفتین «خر بازی»؛ حالا سرتون به سنگ خورده و می‌خواین که از ما رهنمود بگیرین. بفرمایین، در خدمتم!

-**مجری‌زاده**: جناب دکتر خر! به نظر شما بزرگترین مشکل ما آدم‌ها چیه؟

-آدم‌بازی در می‌یارین!

-**مجری‌زاده**: آدم‌بازی دیگه چیه؟

-هان! آدم‌بازی معادل همون خربازیه که خودتون می‌گین! میون ما خرها، آدم‌بازی، یعنی تحمل نداشتن. یعنی همه کاری را بی‌فکر انجام دادن، بدون اون که به عاقبتش فکر کنین...

-**مجری‌زاده**: می‌شه مثال بزنین!

-مثال بزنم؟ همه زندگیتون همین جوریه! چیزهایی را می‌کنین تو حلقتون که اصلا غذا نیست. یه مشت چربی را به شکل ورقه درمیارین، بعد می‌کشین رو یک لایۀ ضخیم خمیر و بعد چند تا آت و اشغال می‌ریزن روش و بعد بهش می‌گین پیتزا! گوشت حیوون‌های بدبخت رو که میلیون‌ها ساله می‌خورین. جهنم! بعد یک لایه چیز مثل سیمان می‌کشین روش و می‌زاین با روغن سوخته بپزه و سفت بشه، بعد بهش می‌گین فست فود و غیره! بعد می‌رین دکتر می‌گین: دکتر نمی‌دونم چمه! اون هم یه مشت چیز میز شیمیایی می‌ریه تو حلقتون که خودش مایه دردسر و بدبختیه!

-**مجری‌زاده**: پس یعنی فقط غذامون اشکال داره...

-همه چیزتون اشکال داره! همش عادت دارین چیز میز بخرین... چیز میزای به دردنخور! بعد وسط ماه می‌رسه می‌گین نداریم و بیچاره‌ایم. بعد برای تامین این همه ریخت و پاش، تن به هر ذلتی می‌دین تا پولش جور بشه...خیال کردین ما خرها، چرا علف می‌خوریم؟ چون اولا غذای واقعیِ خودمونه... بدنمون همین غذا را از ما می‌خواد... دوم این که می‌دونیم همیشه هست. تو طویله نباشه، لب جوب هست. اما شما اولا غذای خودتون رو نمی‌خورین، هیچ، تازه کلی هم پولش رو می‌دین، اون هم هیچ! بعدش



هی می‌رین فروشگاه، خرت و پرت می‌خرین... هی می‌خرین و انبار می‌کنین، آخر سال هم می‌گین این‌ها یه مشت آت و آشغاله، می‌ریزین بیرون! بعد هم می‌گین وضعمون خرابه... پول نداریم..!

-**مجری‌زاده**: خوب ما را زیر نظر گرفتین! ما را باش! خیال می‌کردیم سرتون پایینه و نشخوار می‌کنین...

-البته! چون ساکتیم و بیشتر نگاه می‌کنیم و فکر می‌کنیم. به حرف زدن خودتون نگاه کردین؟ یارو هنوز حرف نزده... هنوز نفهمیدین چی می‌خواد بگه! می‌پرین تو حرفش و از اون بدتر سعی می‌کنین حرف‌هاش رو همون طور که دوست دارین تفسیر کنین، از سر و تهش بزنین و به احمقانه‌ترین شکل ممکن تعبیرش کنین. خیلی وقت‌ها هم با هم دست به یقه می‌شین یا از دست هم ناراحت می‌شین! اگه می‌خواین با هم حرف نزنین، خب نزنین... مگه عمرتون رو از سر راه آوردین که این همه با زر زر کردن، تلفش می‌کنین؟

-**مجری‌زاده**: جناب دکتر، فکر می‌کنین که الان در این شرایط تحریم باید چه کار کنیم؟

-آدم‌بازی‌های هاتون را بذارین کنار! به همین سادگی! مگه معدۀ شما چقدر گنجایش داره؟ شما اگه اندازۀ معدۀ خودتون غذا بخرین، آیا دچار کمبود و بحران می‌شین؟ به خدا، نه! ای کاش این همه غذا که هول می‌زنین و تلنبار می‌کنین، به دردتون می‌خورد. اغلبش می‌ره سطل زباله! خریدهای الکی و بی‌خودتون رو کنار بذارین. شرایطتون سخته؟ من که جز هول زدن، شرایط سختی نمی‌بینم. کافیه، آدم بازی نکنین! کافیه، مثل ما خرها، به حقوق هم دیگه احترام بذارین. دیدین تا حالا ما علف از حلق اون یکی برادر خرمون بیرون بکشیم، یا علفش را له کنیم یا بریم پشت سرش صفحه بذاریم تا از علف خوردن بیفته؟ اون سهم خودش را می‌خوره من هم سهم خودم را می‌خورم. اندازۀ یک یا چند روزتون بخرین و بخورین، شکر خدا را هم بکنین. لازم شد به هم نوع خودتون هم کمک کنین. مشکلتون حل می‌شه! زکی! من هم چقدر آدمم! خیال کردم با این حرف‌ها می‌شه زندگی شما را عوض کرد..!

-**مجری‌زاده**: والله جناب دکتر الاغ خرنژاد! من یکی که از آدم بودنم شرمنده‌ام. امیدوارم برای ماه‌های آینده هم به ما افتخار بدین..!

-عزت زیاد!





اثر کلای جونز، کلای تون



اثر استیو گرین - نشریهٔ کریتور سندیکت



افشای پول شویی دونالد ترامپ در دویچه بانک آلمان
اثر بیل برامهال، تریبیون کانتنت آیجنسی



اثر وات هنذلسمن

گفتگوی صفا گزارش زاده، با مقام علیایِ آجودان باشی کلِ شرکت ایران خودرو

-صفا: در این هفته، من صفا گزارش‌زاده با آجودان‌باشی خاصهٔ شرکت ایران خودرو به گفتگو پرداخته‌ام تا هم ببینم، چقدر خودشون کف کردن...

-آجودان‌باشی: خودشون کف کردن، چیه؟ خودکفا شدن..!

-صفا: آهان! بله همین که ایشون فرمودن! و سئوال دوم، این چه وضعشه!؟

-آجودان‌باشی: چی چی چه وضعشه! همینه که هست، می‌خوای بخواه، نمی‌خوای هری!



-صفا: این که سئوال دوم بود. سئوال اول، چقدر خودکفا شدین؟

-آجودان باشی: خیلی..!

-صفا: خیلی یعنی چقدر؟

-آجودان باشی: مثلا ما در زمینهٔ تولید خودروهای پژو، تقریبا دیگه جنسی از فرانسه وارد نمی‌کنیم...

-صفا: از چین چی؟

-آجودان باشی: اون دیگه به تو ربطی نداره...!

-صفا: چطور ربطی نداره؟ داری جنس از چین وارد می‌کنی، بعد بهش می‌گی خودکفایی؟

-آجودان باشی: خودکفایی انواع داره... این هم یه جورشه!

-صفا: چه جورشه؟ جنس سفارش می‌دی به چین، برات می‌زنه. می‌آی این جا سوار می‌کنی، با نصف عمرِ جنس فرانسوی... نه کیفیت داره و نه با این وضع دلار، می‌شه گفت ارزونه!

-آجودان باشی: خب برامون صرف نداره، مجبوریم همین کار را بکنیم. تحریم هم هستیم، دیگه بدتر!

-صفا: پس چرا دیگه می‌گی خودکفایی؟

-آجودان باشی: خب چون از اهداف محوله به ما خودکفاییه. ما هم باید از شعار خودکفایی استفاده کنیم.

-صفا: زکی! چون به شما، هدف خودکفایی محول شده، شما فقط اسمش را می‌برین؟

-آجودان باشی: خیلی نامردی؟ یعنی ما همهٔ جنس‌هامونو از چین وارد می‌کنیم؟ خب خیلی‌هاشو خودمون می‌سازیم.

-صفا: آخه مرد حسابی! با این وضع بی‌کاری، اصلا چرا باید از چین وارد کنی؟ مگه کیفیت جنس‌های چینی، چقدر با جنس‌های خودمون فرق داره؟

-آجودان باشی: ببین، اگه برات سوء تفاهم پیش اومده بذار روشنت کنم. ما این جا بنگاه خیریه نیستیم. بصرفه، همین جا تولید می‌کنیم. نصرفه، وارد می‌کنیم.

-صفا: به چه قیمتی؟ خب کیفیت را داری پایین می‌آری... از اون مهمتر، هر بار دلار بالا می‌ره، شما هم گروون می‌کنی، اون هم خیلی فاحش!

- آجودان باشی: همون طور که بهت گفتم، این جا بنگاه خیریه نیست. از بیرون داریم وارد می‌کنیم و می‌بندیم، بخشی را هم همین جا می‌سازیم. صرف بکنه، داخل می‌سازیم، صرف نکنه، از بیرون می‌آریم. تا وقتی هم که مردم می‌خرن، تولید می‌کنیم. خیلی ناراضین، خب نخرن! کسی مجبورشون نکرده...

-صفا: اگه ما تبلیغات کردیم و مردم نخریدین، اون وقت چی؟

-آجودان باشی: تو اگه تبلیغات کردی و تونستی زمانِ پیش فروش خودرو را از نیم ساعت به یک ساعت برسونی، بیا این جا جایزتو بگیر!

-صفا: پس خیال شما، از بابت فروش کاملا راحته؟ اگه بر فرض محال، مردم نخریدن چی؟

-آجودان باشی: اون وقت یه فکری می‌کنیم. فعلا که اوضاع آرومه. حالا برو گم شو بیرون، بذار باد بیاد!

-صفا: خوانندگان عزیز، بنده رفتم گم بشم تا شمارهٔ ماه آینده!





داستان ماه:

این نیوتون فلان فلان شده!

من از فیزیک بدم می‌اومد. اولا که کاملا غیر منطقی بود. درباره چیزهایی حرف میزد که اصلا دیده نمی‌شد. یکیش همین قانون نیتون پدر سوخته! مردک بی کار، قانون نوشته، اونم نه یکی... سه تا ! دبیر فیزیک وقتی صدام می‌کرد احساس می‌کردم این هم غیر منطقیه ... کی من؟ واسه چی آقا من؟

-«مگه تو شاگرد این کلاس نیستی ؟ »

بلاخره یه حرف منطقی زد!

من مثل یک بنده خدایی که شاخ داره! سرم را می‌نداختم پایین و در تمام مدت که سئوال می‌کرد، جواب نمی‌دادم وگرنه شما که جواب دری وری را می‌دونید. لابد باید صاف بهش می گفتم :

-«مردک اصلا خودت می‌فهمی چی داری می‌گی؟ حالا اون خره نمی‌فهمه، سر افتادن یک سیب این قدر شلوغ می کنه! تو که عاقل و بالغ، واسه چی عقلت را می دی دست اون..؟ اما ادب حکم می‌کرد که هیچی جواب ندم! اون هم هر چی سرکوفت بود، به من می‌زد و من در سکوت مطلق جواب نمی‌دادم ! چرا ؟ چون جواب ابلهان خاموشی است ! آدمی که عقلش را می‌ده دست نیوتون جماعت و مثل اون توهم می‌زنه، لابد درک فهم حرف‌های منو هم نداره!»

خوبی جملات آخر اینه که قابل فهمند !



-«برو بتمرگ!»

رفیقی داشتیم اسمش اعرابی بود. آی رفقا کجایید؟ یادش بخیر ! انگشتمون را تو هر سوراخی می‌کردیم! فکرای بد نکونین! چون کنجکاو و دانش دوست و علم پژوه بودیم ... همین جوریه که آدام دانشمند می‌شه ! نه مثل این نیوتونه .... لا اله الا الله ... هیچی نگم بهتره! کسی رو که خدا زده ...

حالا..! بگذریم..!

دبیر فیزیک صدا زد: اعرابی!

آی مرض ! واسه چی داد می‌زنی؟

...ببخشید! من هنوز داشتم تو دلم بهش فوش می‌دادم... ادامه داستان را بگیرید.

گفت: «بله آقا!»

اعرابی فلان فلان شده همچی نیگاش می‌کرد، انگار اشتباهی گرفته...

-«قانون اول نیتون را بگو بینم!»

-«آقا ما این قانون را قبول نداریم!»

آی گفتی جیگرم خنک شد! معلم موند و حق گویی این رفیق نازنین! ...آی اعرابی کجایی... راستی نامرد، پول ساندویچ رو ندادی، گفتی بعدا می‌دم ... ببخشید باز حواسم رفت جای دیگه ! ... ادامه ...

چی چی رو قبول نداری ...

-«همین قانون این یارو رو! مرتیکه اسمش چی بود؟ ...نوتیون ... اصلا خودش فهمیده چی گفته؟»

دبیر همچی خوشش اومد:

- «خوب دلیل بیار و رد کن!»

-«دلیل؟ واسه چی آقا دلیل بیاریم؟ دلیل نمی‌خواد اصلا شر و ور نوشته! طرز حرف زدنش اصلا به حرف زدن آدم حسابی می‌خوره؟ هی می‌خاد حرف بزنه عدد و رقم و ایکس پیکس می‌کونه توش! خب مثل آدم بگه چی می‌خاد بگه !»

دبیر لبخندی زد ... خب به من هم لبخند می زدی نامرد ! خب من هم همین چیزا را می‌خواستم بگم، اما نمی‌گفتم . نباید زبان حال منو بفهمی..؟ اما اعرابی رک گذاشت کف دستش! باریکلا اعرابی... پول ساندویچ را هم نمی‌خوات بدی! مگه می‌شه از توی ناجنس پول گرفت. روغن ریخته، نذر امامزاده ... چرا من این قدر افکارم می‌ریزه به هم؟

-«خب قانون دویم رو بگو» ... بلاخره، صدای دبیر دراومد!

-«قانونی که اولیش اون باشه، دویمیش هم معلومه چیه ! ...»

ای بنازم! زبون که نیست... بی تعارف، دبیر فیزیک ناک دان شد! شاید ما تونستیم با این کار، عقلش را به کار بندازیم... اما باز گفت :

-«سومیش را هم بلد نیستی؟»

اعرابی فقط گفت: لااله الی الله، بعد هم نشست..!

دبیر هم موند هاج و واج !

حالا نتیجهٔ اخلاقی!

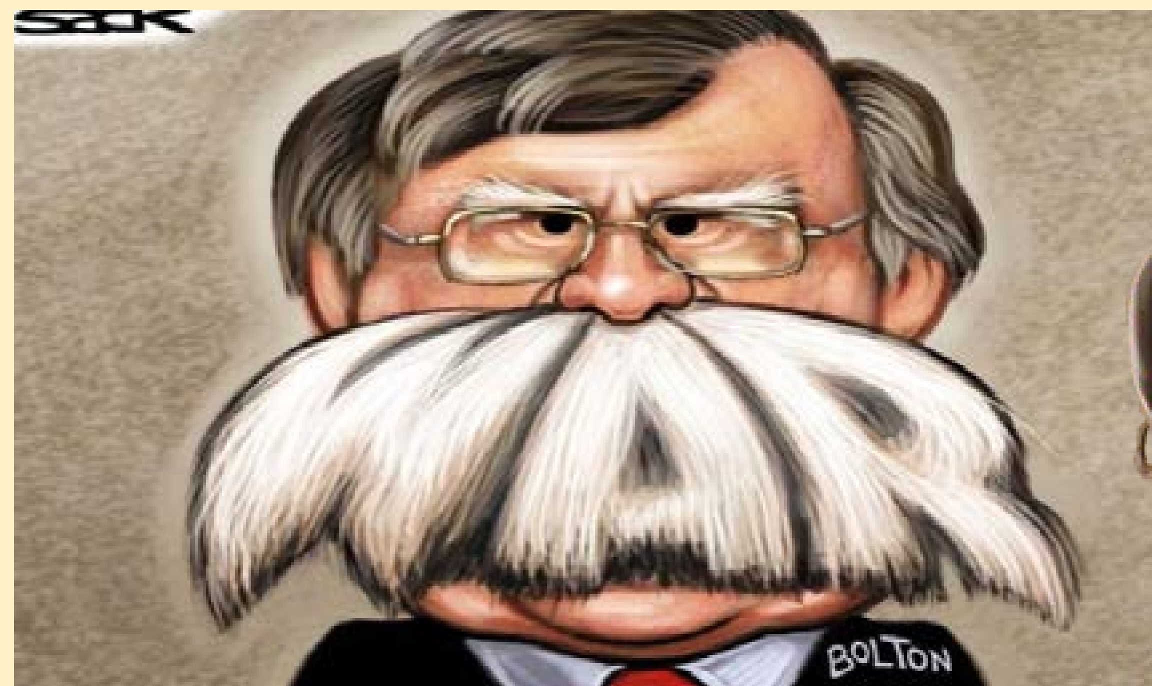
ما خودمون به خودمون ضربه می‌زنیم! اگه مردوم از همون اول، تو روی چهار تا بچه زقارت، مثل نیوتون و گالیله و نمی دونم کی واستاده بودند که خفه! حالا ما این قدر مشکل نداشتیم که زبون یجوج مجوجیشونو بخونیم، هیچ، تازه حفظ هم بکنیم! البته اجداد ما همون اول خواستند این گالیله نفهم را جر بدن بندازن تو اتیش ...اما خب خرشون کرد و نجات داد خودشو ...

راستی فهمیدین چی گفته..! مرتیکه خر...می‌گه زمین گرده! خب اگه گرد بود که می‌شد عین سرسره...هی لیز می‌خوردیم می رفتیم آمریکا، هی می‌رفتیم اون وری جاپون... خدایا خودت به همه عقل درست و حسابی بده ... آمین یا رب العالمین !



اگه یکی بگیره بخوابه، همین طور خواب می مونه! مگه این که زنش جیغ بزنه و بفرستش دنبال کاری..!





خوشگل الحکایات

گفته‌اند که در بلاد ینکیهٔ مطهره، دلاور مرد میدان و اخگر دوران و جنگاور سریش المردانی است، بولتون نام که چون نامش را دلاوران می‌شنوند، دنبه‌شان می‌جنبد و آبشان می‌ریزد. البته از دیدگان!

یکی بولتون آمد به میدان جنگ// که در مایه‌دانش بود زَهره‌ای
اگر زهره‌اش بس فراوان به چنگ// ز عقلش نچندان بود بهره‌ای

به هر حال و احوال، ایشان را ز مردی نه دنبه‌ای در تن بود و نه اخگری در چشم، جز سبیلی که در پس آن دهانش پنهان بود و معلوم نمی‌کرد که اینک لبان آن دلاور مرد در چه حالت است؛ آیا از عزم و اراده، چون دو فولاد آب دیده، به هم فشرده است، یا همچون امواج رود جیحون، لرزان و جنبنده!

شود کوه آهن، چو آب روان/ اگر بیند او را که آید دوان
یکی لرزه بر تن، از آن کوی و برزن/ چو بولتون گریزد و در پی کسان

گفته‌اند در حکایات که او را زبانی بُود برنّده، چشمانی لرزان و رمنده و پیکری مایهٔ خنده! لیک چنانش عزم در سر بودی که گویی رستم است در پیش او کرمی خزنده! هر روز، به خانه‌ای سپید می‌رفت تا به حاکمش گوید که بیا تا به جنگ پیلان و شیران پرسه دنیا برویم. چنان در گوش او می‌خواند که گویی، شب‌های جمعه‌ای نبودی جز آن که در جنگی با یلان می‌گذراندی و دیگر روزها را در کنار کنیزکان می‌غنودی تا باز او را شب جمعه‌ای دیگر در رسد و عزم جنگی دگر کند.

القصه، روزی حاکم ینکه دنیا را چنان برانگیخت که شمشیر از نیام کشید و عربده زد:

ای بولتون ای راد مرد قوی// اگر راه پرسه به من وانهی
چنان حمله‌ای سخت آرم بدان// که نامت شود بولتون قهر مان

صدای خلق از این آواز برآمد که مگر دیوانه‌ای یا ز جان خسته بیگانه‌ای که سخن این چلغوز لاجان شنیده، چنین مصیبتی عظمایی بر ما و خود و ایرانیان آوری که سخن این مرد شنیده باشی؟ حاکم ینکه دنیا، نیک در او نگریست و دید که اول مصیبت هم این مرد است که از شنیدن نوای جنگ، بر خود لرزیده و چون کرم حریر بر خود پیچیده است. انگشت عبرت به دندان حیرت گزید که

ما را بدین بخت دون، حاجت است؟// که خود را به این مرد، مدیون کنیم؟
و یا مرگ ما را نود از صد است؟// که با این دغل، خویش در خون کنیم؟

اکنون حکمای قنوات الأخبار و اصحاب الأسفار، بر آنند که ای بسا، بولتون را چند صباحی دیگر در پیش نباشد که وی را مرخص کنند تا در کنار عیال، به کار منزل برسد و کار ملک و خلق را به عاقلان بسپارد.

بدیع اللسان یخته دل

اشعار طنز

کارهایی که آسان نیست

ابوالقاسم حالت

ترك دون بازی و بامبول مگر آسان است؟
در گذشتن ز سر پول مگر آسان است؟
دست برداشتن از منصب والا و مقام
آخر اي آدم معقول، مگر آسان است؟
این چنین پا مکن ای دوست، به کفش حضرات
حمله امروز به هر غول مگر آسان است؟
مرد بی زور، چه با این همه خر زور کند؟
جنگ با رستم و هرکول مگر آسان است؟
گر از آنان شنوی پرت و پلا، عیب مکن
یك سخنرانی معقول مگر آسان است؟
مي‌دهی پند که از رشوه‌خوري دست کشیم
ترك این عادت مقبول مگر آسان است؟
مي‌کنی توصیه تا توصیه بازی نکنیم
ترك این شیوه معقول مگر آسان است؟
صاحب عقل و خرد بودن و بازی کردن
رل دیوانه چو بهلول مگر آسان است؟
در مقامی که درستی و صداقت نخرند
کار بی‌حقه و بامبول مگر آسان است؟



گل در بر و می در کف و معشوق به کام است

ناصر فیض

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است
من مانده‌ام این‌جا که حلال است، حرام است؟

با این که به فتوای دل اشکال ندارد
گریار پسندید ترا کار تمام است

در مذهب ما باده حلال است، ولی حیف
در مذهب اسلام همین باده حرام است

شد قافیه تکرار ولی مسئله‌ی نیست
چون شاعر این بیت طرفدار نظام است

این ماه شب چاردهم در شب مهتاب
یا این که نه، همسایه ما در لب بام است.

در مجلس اگر جای خودت را نشناسی
این جا است که مفهوم قعود تو قیام است

پرسید طبیبم که پس از رفتن یارت
وضع تو اعم از بد و از خوب کدام است

از این که چه آمد به سرم هیچ نگفتم
گفتم دل من سوخت، نفهمید کجام است.



رؤسای جمهوری لبنان و برزیل به همدیگر لبخند زدند.

دو تا رئیس جمهوری لبنان و معاون رئیس جمهوری برزیل با یکدیگر دیدار و گفتگو کردند و از همدیگر خواستند که «بیا روابط دو کشور را هی کش بدیم!» به گزارش مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، میشل عون و ژنرال آنتونیو هامیلتون مورائو، از این که قرار است روابط دو کشور بهتر از قبل بشود، کیف کردند. معاون رئیس‌جمهوری برزیل، به همتای یخته بالاتر خود گفت: « ببین! فعلا که نه شما چیزی دارین به ما بدین و نه پول دارین تا ما جنس‌هامون رو به شما بفروشیم، خب؟»



میشل عون گفت: « خب!»

معاون ادامه داد: «بیا به آکادمی گفتگو، یعنی حرف زدن درست بکنیم، همین جور با هم حرف بزنیم.»

رئیس‌جمهوری لبنان ضمن تشکر پاسخ داد: «خیلی فکر خوبیه! ولی ما یه کار دیگه هم می‌تونیم بکنیم.»

معاون گفت: «چی کار کنیم؟»

عون پاسخ داد: «به همدیگه لبخند بزنیم. این جوری!»

در ادامهٔ مذاکرات، هر دو مقام لبنانی و برزیلی نشستند و به همدیگر لبخند زدند.

پمپئو، خواستار تغییر تلفظ نام خود شد!

وزیر امور خارجهٔ آمریکا، با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که او از این پس، پمپئو نیست و همهٔ نامه‌هایی که نامش را پمپئو تلفظ کنند، پاک خواهد کرد.

به گزارش مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، پمپئو تاکید کرد: «من از امروز بمبئو هستم، نه پمپئو و اگر نامه‌ای برام برسه که توش نوشته باشن پمپئو، شیفت دلیت خواهم کرد. یعنی دکمهٔ شیفت را می‌گیرم و دکمهٔ دلیت را می‌زنم. حالا ببینید!»

وزیر امور خارجهٔ آمریکا در پاسخ به پرسش خبرنگاران در این باره که «بابا چت شد یهوکی، قاطی کردی؟» پاسخ داد: «ظریف رفته یک تیم درست کرده که اسم بنیامین و بولتون کوفتی و این بن سلمان بچه ننه رو گذاشته داخلش، بعد اسم من نیست. بعد این ننه مرده، برایان هوک که اگه من امضا نکنم، حقوق سر ماهش را نمی‌دن، دیروز در اومده گفته، حرف اول اسم من هم برایانه، یعنی من هم عضو تیمم، اما پمپئو نیست. چون اول اسمش چیه؟ «پ»! تازه دهنش را کج کرده و گفته «پ»! از حالا گفته باشم، من هم عضو تیمم! اسم من بمبئوه، نه پمپئو!»



پنتاگون: ما اصلا برنامه‌ای برای جنگ با ایران نداریم.

نشریهٔ تایم از قول مقام‌های آمریکایی که قسم حضرت عباسش دادند که اسم آن‌ها را لو ندهد، نوشته است: «ما اصلا برنامه‌ای برای جنگ با ایران نداریم.»

خبرنگار مجلهٔ ملانصرالدین که اصلا نمی‌داند خبرگزاری ایرنا دیگه چی چیه، به نقل از خودش اعلام کرد: «همتای آمریکایی من در مجلهٔ تایم، خودش به من گفت: مقام‌های پنتاگون، ناو هواپیمابر به اون بزرگی را فرستادند که بره خلیج فارس، بعد تازه یادشون اومده که طرحی برای حمله به ایران ندارن!»

به گفتهٔ این خبرنگار «علت اصلی که ناو هواپیمابر لینکلن در دریای عرب ایستاده و حاضر نیست وارد دریای عمان و خلیج فارس بشه، همینه که اصلا طرح و برنامه‌ای ندارن و همین جوری الکی پا شدن اومدن!»

او می‌افزاید: «حالا از صبح که نیروهای ناو بیدار می‌شن، کارشون اینه که فوتبال بازی کنن یا بشینن لب عرشه سیگار بکشن تا برنامه از واشنگتن بیاد. اون‌ها که بدشون نمی‌آد، نشستن به بازی و غیبت

کردن!»

بحرین: شهروندان ما به ایران و عراق سفر نکنند.

وزارت امور خارجهٔ بحرین، گزارش داده که شهروندان بحرینی، از سفر به ایران و عراق اکیدا خودداری کنند.

به گزارش مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، در این بیانیه تاکید شده است: «از آن جایی که اغلب مسافران به این دو کشور شیعه‌اند، ممکن است در این دو کشور شیعه خطری برایشان پیش بیاید. لذا بهتر است که این مسافران، به جای سفر به ایران و عراق، به زندان‌های بحرین پناه ببرند تا در آن جا، هم به خوبی پذیرایی شوند و هم از هرگونه گزندی که ممکن است در اماکن تفریحی و زیارتی به مسافران بحرینی وارد شود، در امان بمانند.»



در این بیانیه خاطرنشان شده است: «علت این که در کشور نیم وجبی بحرین، این همه زندان درست شده، چیزی نیست، جز حفظ جان و مال مردم بحرین... اموال مصادره می‌شود تا در جایی امن محافظت شوند و خود اشخاص هم به زندان می‌افتند تا در امنیت کامل باشند. اگر باز هم امنیت کامل نبود، آن‌ها را به گور می‌سپاریم. چون در آن جا، شهروندان بحرینی در امنیت کامل قرار خواهند داشت.»

دارالإفتاء عربستان سعودی: «روزهٔ قطری‌ها باطل است.»

دارالإفتاء عربستان سعودی رسما اعلام کرد که قطری‌ها بهتر است روزهٔ خود را بشکنند، چون چه بگیرند و چه نگیرند باطل است.

به گزارش خبرگزاریِ فکاهیِ مصریِ الحدود، طبق برداشتِ آیین وهابی، اسلام فقط یک ولی‌أمر دارد و آن پادشاه و ولیعهد عربستان سعودی است و خروج از اطاعات ولی‌أمر، به معنی خروج از اسلام است.

به همین سبب، دارالإفتاء، یعنی همان ساختمانی که مشتی روحانی بی‌کار در آن جا نشسته اند و هی فتوی صادر می‌کنند، اعلام کرده‌اند که به سببِ خروج قطری‌ها از اطاعت ملک سلمان و پسرش، روزهٔ قطری‌ها باطل است و آن‌ها می‌توانند با شکستن روزه‌های خود، بخورند و بیاشامند، چون چه روزه بگیرند و چه نگیرند، آن‌ها از دین خارج شده‌اند و روزه‌شان قبول نیست.

اسرائیل، حملات هوایی و موشکی خود را به نوار غزه قطع کرد.

هم زمان با برگزاریِ مراسم موسیقی و آواز موسوم به یوروویژن در اسرائیل، نخست وزیر این رژیم دستور داد که حملات هوایی و موشکی به نوار غزه قطع شود.

به گزارش مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، به نقل از خبرگزاری فکاهیِ الحدود، در پی اعتراض برگزارکنندگان و شرکت کنندگان مسابقات موسیقیایی یوروویژن، بنیامین نتانیاهو دستور داد که یورش‌های موشکی به نوار غزه، به بعد از این مسابقات موکول شود.



به گزارش خبرنگارِ مجلهٔ ملا نصرالدین، یکی از برگزارکنندگان این مسابقات که خواستار ذکر نشدن نامش شد و گرنه «می‌فهمم کار تو بوده» افزود: «بابا، همش بنگ و بونگ! اصلا صدا به صدا نمی‌رسید. در یکی از مسابقات، ما صدای انفجار را با صدای ترمپت اشتباه گرفتیم و امتیاز منفی دادیم. یارو اومد کلی جیغ و داد که این صدای انفجار بود. من ترامپتم کجا بود!»

این مسئول برگزار کنندهٔ مسابقات در پایان افزود: «دهه!»



بحران موشکی کوبا..!



نبرد کوتوله‌ها برای چیرگی بر جهان



حقایقی درباره جنگ ویتنام

کارتونی از آغاز جنگ سرد کشورهای اروپایی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یا عضو اردوگاه شوروی هستند، یا هنوز تصمیم نگرفته‌اند!



Mollanasroddin Satire Magazine

